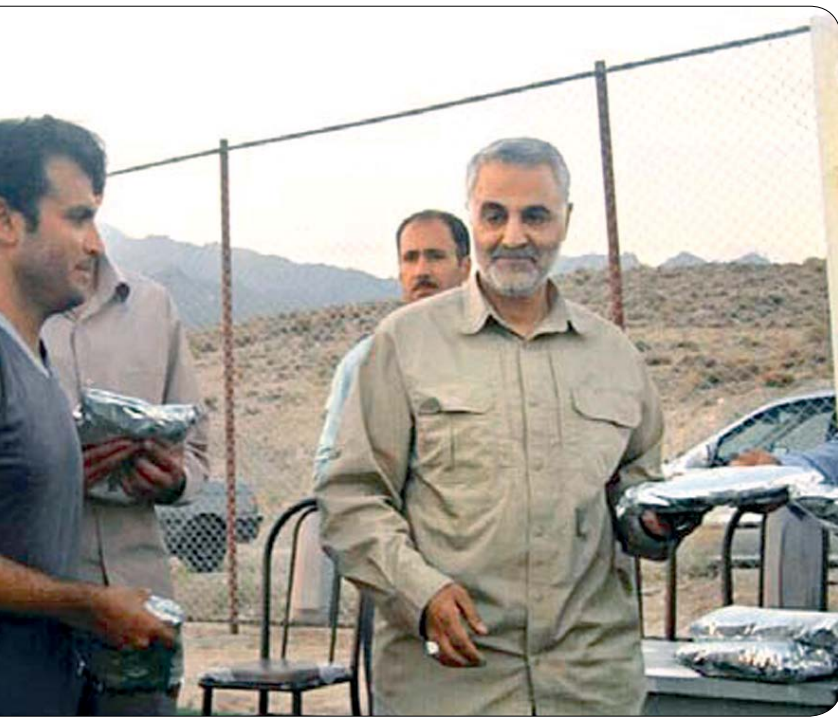


گزارشی از زادگاه شهید سپهر

# بیشه شیر



ببرند. اصلا هدیه بردن برای سردار یکی از علایق قنات ملکی هاست. آنها با کلی هیجان و شوق از روزهایی می گویند که سردار می آید و هر کدامشان در پستوی خانه خود به دنبال چیزی می گردند. یکی کشک می برد، یکی پنیر و یکی هم دوغ. دیگری هم گوسفند و بزغاله اش را بغل می کند و می رود تا نزدیکی خانه سردار. بعد به رسم ادب و محبت، خورده های خانه خود را به او هدیه می کنند. یکی از زن ها می گوید: «سردار حواسش به همه است و از تک تک ما تشکر می کند.»

اماد در بین این همه هیجان و محبت، سؤال مهمی که کمی جنس فضولی دارد، این است که آیا سردار هدیه ها را می پذیرد؟ حرف به اینجا که می رسد، یکی از مردها بحث را ادامه می دهد: «خب، سردار آدم مهمی است.

او دل هیچ کس را نمی شکند. اما راستش نمی تواند بپذیرد که. ولی ما محبتمان را به او نشان می دهیم، حتی به خانه هایمان دعوتش می کنیم و او گاهی این دعوت را می پذیرد. سردار بابت هدیه ها آنقدر مهربانانه تشکر می کند که حتی وقتی نمی پذیرد، دلمان نمی شکند... ببینید نکته اینجاست که ما هم جایگاه سردار را می شناسیم.»

سردار بهتر از هر کس دیگری می داند که مردم این روستا در شرایط خوبی زندگی نمی کنند؛ یعنی امکانا تشنه کم است و ساکن بودن در یک منطقه کوهستانی گاهی زندگی را بر آنها سخت می گیرد. آنقدر سخت که در این سال های پر از

ما از طایفه های بزرگ هستیم که فامیلی همه مان سلیمانی است. مثلا سردار شهید احمد سلیمانی را هم داریم که اتفاقا هم رزم سردار قاسم سلیمانی بوده. «راست می گوید. خیلی ها سلیمانی هستند و خوب آداب زندگی طایفه ای را می دانند. همین جا صحبت هایی که از قبل در جمع های سیاسی شنیده اید، برایتان رنگی نو به خود می گیرد.

مثلا می گویند: سردار سلیمانی خوب آداب و سبک زندگی عشیره ای را در کشورهایی مثل عراق و سوریه می شناسد و می تواند آنها را تحلیل کند. راست است که هر چیزی در جهان ما حکمتی دارد. سردار باید در روستایی دور و در میان یک خانواده خیلی خیلی بزرگ، آن هم به وسعت یک روستا به دنیا می آمد، تا بعدها بتواند از جنبه های طبیعی زندگی اش استفاده کند.

## هدیه های ناقابل عزیز

باید پای صحبت زن های روستای قنات مالک نشست و حرف هایشان را شنید؛ خصوصا وقتی که شیر بزهایشان را دوشیده اند و دارند با آن پنیر درست می کنند تا بعد با گردهای له شده ای که محصول باغ های خودشان است، قاطی کنند و صبح ها بخورند. (و چقدر خوشمزه است!) یا وقتی کشک هایشان را می سابند تا غذای محلی درست کنند. اینها دارایی زن هایی است که با دست خود درستش کرده اند و اشتیاق دارند وقتی سردار به روستایشان می آید، همان ها را برای او به هدیه

## ساره محمدی

خبرنگار

خبرها کوتاه بودند یا بلند، هیچ اهمیتی نداشت. مهم آن کلیدواژه سه کلمه ای بود: «سردار قاسم سلیمانی» به شهادت رسید. ترکیبی که موجب می شد، تعداد بازدیدهای خبر بالا برود و هزاران داغ دیده به آمریکا و ترامپ لغت بفرستند. خبر واقعی بود سردار به همراه چند همراه دیگر به شهادت رسید. این گزارش پاسخ به چند سوال است که شاید ذهن شما را هم قلقلک داده باشد. سردار اهل کجاست؟ کجا زندگی کرده است؟ سر سفره چه پدر و مادری بزرگ شده؟ هم شاگردی ها و هم بازی های قدیمش از او چه می گویند؟ همین سؤال ها کافی است تا کوله بار سفر بسته شود برای رفتن به زادگاه سردار. کجا؟ استان کرمان. نه خود شهر کرمان. شهرستان رابر. و بعد کمی دورتر از آن: روستای قنات ملک. اگر کسی پایتخت نشین باشد و مثلا بخواهد با اتوبوس و ماشین خودش را به روستا برساند، باید حدود ۱۳ ساعت در اتوبوس بنشیند تا به کرمان برسد. بعد به ترمینال قدیم شهر برود و از آنجا با تاکسی ها تمام مسیر کوهستانی را طی کند و از دور هر روستا را که می بیند با خود بگوید: «یعنی زادگاه سردار این شکلی است؟» و بعد از حدود چهار ساعت نشستن در ماشین و رد شدن از رابر و طی کردن یک جاده خیلی معمولی که در دو طرفش، آن دورها، کوه ها خانه کرده اند، به روستایی برسد که تک و تنها در یک دشت بزرگ جا خوش کرده است. اینجا زادگاه مردی است که تمام کودکی ها و حتی بخشی از نوجوانی اش در آن گذشته است. مردی که معادلات قدرت جهانی را تغییر داد و حالا با شهادتش باعث شده جنگ جهانی پنجم ترند اول جهان شود.

پی نوشت: این گزارش قبل از شهادت سپهبد قاسم سلیمانی تهیه شده است. به همین دلیل افعال استفاده شده ماضی نیست.

## معمولی های خاص

قنات ملک یک روستای معمولی است، مثل خیلی از روستاهای دیگر کشورمان. خانه هایی با دیوارهای کوتاه و یک طبقه و گاهی آغل هایی در حیاط. درختانی که در این روزهای سرد زمستانی، تن عریان و سپید خود را نشان می دهند و در انتظار باران و برف هستند تا در بهار و تابستان پربار باشند. مردان و زنان قنات ملک مثل بسیاری از روستاهای دیگر لباس محلی خاصی به تن ندارند، لِهجه شان هم چندان پیچیده نیست، ظرافت های خاص خودش را دارد. با یک سلام و علیک و حال و احوال پررسی ساده از کنار هم می گذرند و روزهایشان را به سبکی عادی سپری می کنند: بردن گوسفندان به چراگاه، کشاورزی، باغداری، دیدن اخبار شبانه گاهی و... در

## یادگاری سردار برای اهالی روستا



وقتی از رابر به سمت روستا در حال حرکت باشید، اولین نمایی که از روستا می بینید، یک ورزشگاه در حال تأسیس است. کمی دورتر و با فاصله بیشتر، یک زمین چمن مصنوعی است که معمولا تعدادی از جوان ها مشغول فوتبال بازی کردن در آنجا هستند. اشاره به اسکله های نیمه کاره کافی است تا صحبت از علاقه سردار به ورزش شود. اهالی می گویند، سردار آنقدر ورزش دوست داشت که یک زمانی تصمیم می گیرد این ورزشگاه را برای جوان ها بسازد. حالا نه این که فقط کلتک ساخت یک ورزشگاه را به زمین بزند و بعد هم بی خیال ورزش شود، نه. یکی از جوان ها می گوید: «اگر ما برای خودمان یک جام ورزشی داشته باشیم یا مسابقه ای، چیزی برگزار کنیم و سردار را

برای اهدای جوایز دعوت کنیم، او با علاقه زیاد در این مراسم شرکت می کند و اتفاقا کلی جوان ها را تشویق می کند.» صحبت به اینجا که می رسد، شخص دیگری آرام می گوید: «سردار حتی یک بار هم به برگزیده مسابقه ورزشی مان یک سفر مشاهد جایزه داد.» بعد لیخندی از روی رضایت می زند. شاید باز هم ادامه حرفش را خورده باشد... اما این تمام قصه نیست، چون خود سردار هم حسایی اهل ورزش بود. کسانی که در این چند سال اخیر حواسشان به سردار و علاقه اش بوده، خوب می دانند که سردار کهنوردی را زیاد دوست داشت. و چه جایی بهتر از قنات ملک و کوه های بکر اطراف آن که یکی از یکی زیباتر است.